

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللهم صل على محمد و آل محمد و عجل فرجهم و احينا حياتهم و امتنا مماتهم احشرنا معهم و
فی زمرتهم و اهلك و العن اعدائهم اجمعين الى يوم الدين

نشست فقه تحقّق استاد ارسطا ۱۴۰۲/۶/۲۹ با موضوع فقه و زمامداری؛ چالشها و راهکارها،
حوزه علمیه مشکات علی بن موسی الرضا علیهما السلام

فقه و زمامداری؛ چالش‌ها و راهکارها

مواجهه فقه شیعی با حکومت مدرن در عصر انقلاب اسلامی

بعد از انقلاب اسلامی ایران ما مواجهه با تشکیل اولین حکومت مدرن بر اساس فقه شیعه شدیم. دقت شود، حکومت صفوی هم حکومت بود ولی حکومت مدرن نبود. لکن در زمان انقلاب، ما با حکومت مدرن مواجه هستیم. تفاوت اصلی حکومت مدرن و غیرمدرن در توسعه و ضیق دایره اختیارات مداخلات حکومت هاست. مثلاً آموزش و پرورش در حکومت‌های غیرمدرن بر عهده دولت و حکومت نبوده؛ روحانیون بخشی از آموزش را بر عهده می‌گرفتند و بخش دیگر را برخی دیگر از اصناف. یا مثلاً جمع‌آوری زباله‌ها یا حتی پدیده‌ای مثل راهپیمایی اربعین در زمان ما، انتظار و توقع مردم در دولت مدرن، مداخله دولت است یا در مورد واکسیناسیون عمومی هم در دولت مدرن بر عهده دولت هاست.

وجه تمایز حکومت مدرن و غیرمدرن، توسعه شخصیت‌های حقوقی و نهادها یا دستگاه‌های حکومتی است مانند وزارت خانه‌ها، شوراها، عالی، فرمانداریها، استانداری‌ها، شهرداریها و ... این دستگاه‌ها در حکومت‌های غیرمدرن یا اصلاً مشاهده نمی‌شوند و یا خیلی اندک مشاهده می‌شود. مثلاً شاه فقط یک وزیر داشته و با وزارت‌خانه‌های متنوعی مواجه نداشته و یک گروه مشورتی بزرگی نداشته است؛ چه در مشرق زمین و چه در مغرب زمین؛ مثلاً در مغرب زمین معروف است که پادشاه انگلستان، تصمیم گرفت یک گروه مشاوره برای خود انتخاب کند و چندصد سال گذشت که این گروه به صورت مجلس مشورتی شکل گرفت و بعد هم تازه اختیار اعمال رأی بر شاه نداشت و فقط پیشنهاد می‌کرد.

بر این اساس حکومت‌های مدرن در دو زمینه با حکومت‌های غیرمدرن متفاوتند؛ یک: در زمینه توسعه اختیارات و مداخلات حکومت، دو: توسعه شخصیت حقوقی و نهادها و دستگاه‌های حکومتی مانند وزارتخانه‌ها، شورای عالی و ...

پس اولین دولت مدرن بر اساس فقه شیعه، بعد از انقلاب شکل گرفت و طبیعی است که فقط یک کلیاتی حتی برای رهبران این انقلاب، از اقتضات حکومت مدرن، روشن بود و خیلی از جزئیات و لوازم خاصش، معلوم و روشن نبود و به مرور زمان اندک اندک روشن گشت.

به دنبال تشکیل حکومت مدرن در ایران، ما طبیعتاً با یکسری چالش‌هایی مواجه شدیم؛

اشاره به این چالش‌ها، چندین فایده دارد؛ یکی اینکه ناظر به تحقق و میدان عمل است. فایده دوم، چگونگی مواجهه با این چالش‌ها را از دیدگاه فقهاء مختلف یا رویکردهای فقهی مختلف میتوان با یکدیگر مقایسه کرد و به راهکار مناسب یا مناسب‌ترین راهکار نزدیک شد.

نمونه‌ای از چالش‌های ناشی از تشکیل حکومت مدرن بر اساس فقه امامیه (اعم از چالش‌های خرد تا کلان)
۱. چالش خرد: آیا تبعیت از همه مقررات حکومتی شرعا واجب است؟ و آیا می‌توان به لوازم آن ملتزم گشت؟ مانند رعایت مقررات راهنمایی و رانندگی، به طوریکه اگر قائل به حرمت آن شدیم، یک گناه صغیره است و با تکرار صغیره، راننده از عدالت ساقط می‌شود و اگر قاضی یا امام جماعت باشد یا شاهدی است که باید در دادگاه شهادت دهد، از عدالت در صورت تکرار خلاف قانون، ساقط می‌گردد. اگر هم قائل به عدم حرمت این قوانین شویم، در فرض تکرار آن، مستلزم اختلال نظامی می‌گردد که منهی قطعی شریعت است. پس اینجا هر دو طرف قضیه، مشکل است و ما به نوعی بین دو محذوریم؟!

۲. چالش دوم: اشتراط اجتهاد در قاضی آیا امر مطلوب و قابل اجرائی هست یا خیر؟ نظر مشهور مثل حضرت امام و ... اینست که قاضی بایستی مجتهد باشد. البته نظر غیرمشهور از جمله مرحوم صاحب جواهر قائل به عدم اشتراط اجتهاد در قاضی هستند. در فرض اشتراط اجتهاد ما با مشکلات متعددی مواجه ایم؛ یکی مواجهه با اختلاف فتاوا مثلا مجتهدی که معتقد است که تعزیر را فقط با شلاق اجرا کرد با مجتهدی که معتقد است تعزیر با غیرشلاق هم قابل اجراست، یا مجتهدی که حقوق معنوی را معتبر نمی‌داند مثل امام با مجتهدی که حقوق معنوی را معتبر می‌داند، مثل امام خامنه‌ای، یا مثلا در فرض عسر و حرج آثاری که مترتب بر فرزندداری می‌شود، را مترتب می‌دانیم یا نمی‌دانیم و ... در اینگونه موارد، قاضی دچار چالش جدی می‌شود.

کمترین تالی فاسد این چالش که البته بزرگ هم هست، عدم شکل‌گیری وحدت رویه قضائی است و این امر خودش منجر به امر مهمتری میشود و آن تضعیف اعتقادات میان مردم است! مثلا اگر قائل به عدم مالکیت حقوق معنوی و فکری بشویم، در فرضی که شخصی با برداشتن کتاب دیگری و چاپ آن و عدم نیاز به پرداخت هزینه‌های ویراست و ...، به سود کلانی هم احیانا برسد، جامعه را دچار چالش‌های عقیدتی زیادی میکند.

یکی دیگر از توالی فاسد چالش دوم، عبارتست از شکل گیری فساد سازمان یافته و گسترده برای ارجاع برخی پرونده ها به برخی قضات است. مثلا افرادی به شخصی که پرونده مالکیت فکری معنوی دارد، میگویند اگر میخواهی به قاضی ای که قائل به مالکیت فکری معنوی است، برسد، باید اینقدر کارسازی کنی و هزینه پرداخت کنی و اگر هم میخواهی بدست قاضی ای که قائل به مالکیت فکری معنوی نیست، برسد، بایستی فلان میزان هزینه را کارسازی کنی!! و این یعنی اختلال دستگاه قضائی و فساد سیستمی در دستگاه قضاء!!

۳. چالش کلان: چالش فقه و اخلاق؛ آیا با مدیریت فقهی که به حداقلها، اکتفاء میکند، میتوان جامعه را مدیریت کرد؟ مقصود از حداقلها هم احکام الزامی است یعنی فقط واجبات و محرمات. لذا مثلا اگر کسی نه از باب تهاون و سبکشماری، بلکه از باب رخصت، همه مستحبات را ترک کند، بر اساس فتوای مشهور فقهاء، هیچ حرمت شرعی و فقهی ندارد. یعنی یک نفر می تواند عادل شرعی باشد، در حالیکه تمامی مستحبات را ترک کند و تمامی مکروهات را انجام دهد، هرچند عادتاً فرض بعید الذهنی است ولی در فرض تحقق چنین فرضی، به عدالت فقهی او ضرری نمی رسد.

لکن باید دقت داشت، مستحبات و مکروهات، منحصر در امور شخصی نمیشود، بلکه شامل امور مستحبی هم میشود؛ مثلا کمک به همسایگان، مستحب است، حال اگر کسی مطلقاً کمک به همسایگان را کنار بگذارد، کار حرام فقهی انجام نداده است. یا خوش خلقی با دیگران، مستحب است، حال اگر کسی مطلقاً خوش خلقی را کنار بگذارد، نه اینکه بداخلاق باشد، ولی مثلا به احدی سلام نکند و به احدی صدقه ندهد و اهل ایثار نیست، کار حرام فقهی انجام نداده یا در مورد زیارت مثل زیارت امام حسین علیه السلام که رأی مشهور فقهاء عدم وجوب است، فقط یک نظر غیرمشهور است که یکبارش واجب است، حال کسی با وجود اینکه خود را مؤمن و مسلمان می داند و ملتزم انجام واجبات و محرمات فقهی می داند، اصلاً یکبار هم به زیارت امام حسین علیه السلام نرفته است.

حال تصور کنید، یک جامعه ای که با وجود اینکه خود را ملتزم به انجام واجبات و ترک محرمات میدانند، اما در یک محدوده وسیعی بسیاری از متدینین، با اکتفاء به حداقلهای فقهی، اکثر مستحبات و مکروهات اجتماعی یا همه آنها را ترک کنند، آیا در چنین فرضی، ما به یک جامعه مطلوب دینی می رسیم یا به یک جامعه جذب کننده دیگران به دین و اسلام می رسیم؟

البته چالش فقه و اخلاق فقط در این قسمت ظهور و بروز پیدا نمیکنند، بلکه در قسمت های دیگر هم ظهور و بروزی دارد؛ مثلا در مواجهه با مجرمان؛ حاکم اسلامی و حکومت بگوید: من یا با مجرمی که مرتکب به جرم شده، مواجه ام که باید فقط حد و حدود شرعی واجب را در موردش انجام دهم و بس؛ لیکن مواجهه با مجرمان بر اساس اعمال مجازات ها و نه بیشتر از آن، جامعه را دچار یک چالش بزرگ و کلان میکند و آن عدم مدیریت وقوع جرم در جامعه است. یعنی حکومت علاوه بر مجازات مجرم، وظیفه دیگر بلکه وظیفه مهمتر دیگری هم دارد و آن پیش گیری از وقوع جرم و مدیریت جرم در آینده جامعه است. در حالی که با مدیریت فقهی حداقلی، اصلا نمی توان جرم را در آینده جامعه، مدیریت کرد. مثلا در مورد همین بدحجابی که الان جامعه ما سخت دچار آن گشته است؛ اگر با مدیریت فقهی حداقلی بخواهیم آنرا مدیریت کنیم، نمیتوان جلوگیری از گسترش بدحجابی کرد. برخی از فقهاء فرمودند: هم مدیریت فقهی و هم مدیریت اخلاقی، هر دو لازمند، و هیچ کدام، به تنهایی کافی نیستند.

لیکن این راهکار در واقع راهکار نیست. زیرا ما برای مدیریت اخلاقی، هیچ گونه لزوم و ضرورت فقهی برایش هنوز اثبات نشده است. یعنی اگر مراد این عالم معاصر بزرگوار، از مدیریت اخلاقی، خودش محکوم به حکم الزام فقهی باشد که مندرج تحت همان مدیریت فقهی است و دیگر نیازی به مدیریت اخلاقی نیست. لکن مراد آن عالم بزرگوار از ضرورت مدیریت اخلاقی، لزوم و وجوب فقهی آن نیست. اگر هم مراد مدیریت اخلاقی بدون لزوم فقهی باشد، در اینصورت یک امر مستحب می شود و هیچ گونه الزام عملی ندارد.

بدین ترتیب چالش فقه و اخلاق، یک چالش گسترده ای است از مدیریت خانواده تا مدیریت کلان کل جامعه.

۴. چالش مربوط به هنر در چهره های مختلف آن مانند سینما، تئاتر، مجسمه سازی و موسیقی و ...

آیا می توان یک هنر بدون موسیقی داشت و اداره کرد؟ فقط دو تجربه در انقلاب داشتیم؛ رادیو قرآن و معارف که معلوم شده، مشتری عمومی ندارد و ناموفق در سطح کلان بوده است.

یا آیا وقتی با حس گرفتن دو بازیگر جوان به عنوان زن و شوهر، در فیلم ها، مواجه می شویم، می توان به جواز فقهی چنین رفتارهایی به بهانه نرفتن مردم به سراغ ماهواره های خارجی حکم کرد؟

۵. چالش مربوط به استفاده از نظام‌های رائج در فقه مرسوم: مثلاً رابطه بین کارگر و کارفرما، در فقه مرسوم ما، بر اساس نظام اجاره، اداره می‌شود، لیکن این امر تالی فاسدهای زیادی دارد؛ مثلاً کارفرما می‌گوید: من برای تو حداقل مزد را قرار می‌دهم، بیمه هم نمی‌کنم، ولی باز به حسب شرائط زمانه، کارگر مجبور می‌شود که قبول کند!!

تحلیل نیروی کار و تضعیف آن در جامعه و طبعاً شکل‌گیری یک طبقه فقیر در برابر یک طبقه غنی مطلق و طبعاً تن به هر گونه خلاف دادن طبقه فقیر در اثر شدت فقر؛ کاد الفقر ان یكون کفراً. یعنی همان ثروتمندان میتوانند برای رسیدن به مقاصد نامشروع و حرامشان، پیشنهاد پول کلان برای فقرا را بدهند.

از طرف دیگر اگر گفتیم، استفاده از نظام‌های رائج فقه مرسوم، لازم نیست، همان مشکلی پیش می‌آید که آیت الله صافی در نامه‌ای به امام خمینی عرضه داشتند. ایشان گفتند: اگر فرمایش شما را بخواهیم اجرا کنیم، عملاً منجر به تعطیلی نظامات اسلامی می‌شود. که امام در پاسخ نوشتند: ولو نظامات اسلامی تعطیل شود مشکلی ندارد و اینهم از اختیارات ولی‌فقیه جامع‌الشرائط است.

۶. چالش امکان اکتفاء به وجوهات شرعیه برای اداره امور اقتصادی جامعه؛ این چالش اوائل انقلاب هم مطرح شد و امام خمینی ^{رضوان‌الله‌تعالی‌علیه} هم در بحث ولایت فقیه بدان پرداختند. اگر گفته شود، بله کفایت می‌کند، چگونه می‌توان مردم را به پرداخت خمس و زکات ترغیب کرد و نیازهای حداکثری اقتصاد حکومت مدرن شیعی را برطرف کرد. مثلاً حضرت امیر در جمع آوری زکات از خوداظهاری استفاده می‌کردند. حال آیا این شیوه امروزه برای ما کارآمدی دارد؟

و اگر هم در پاسخ چالش فوق گفته شود: خیر، در اینصورت گفته می‌شود که نظام اقتصادی اسلام برای دولت حداکثری، نیست و جواب نمی‌دهد!

۷. چالش تشویق زنان به شرکت در امور مختلف ورزشی و اجتماعی؛

شاغل شدن زنان، از آنجا که هم هزینه کمتری از نوع مردان طلب می‌کنند و اطاعت‌پذیری بیشتری از مقام مافوق دارند و... موجب جذابیت‌های مشکوک و احیاناً حرامی در فضای کار هم می‌شود که ممکن است روابط کاری محض زن و مرد را به روابط دیگری مبتلی کند. آنقدر مثال واقعی در بروز مفاسد اخلاقی در این زمینه هست که دیگر نیاز به توضیح بیشتر ندارد!!

یا مدال آوری های مختلف زنان در رشته های ورزشی و ... این تشویق زیاد زنان به حضور اجتماعی، با احادیث فراوانی مثل خیر النساء آن لایرین الرجال و لایراهن الرجال، که دال بر وضعیت مطلوب زنان در جامعه اسلامی است، چگونه قابل جمع است؟!

نکته: وقتی قانون کار به شورای نگهبان رفت، شورای نگهبان، بیش از هفتاد اشکال بر این قانون وارد ساخت!

اما راهکار این چالش ها چیست با چه رویکردهائی؟

رویکردهای حل چالش های دولت مدرن

اولین رویکرد مواجهه با چالش های ناشی از تشکیل دولت مدرن؛ رویکرد سلبی محض این راهکار معتقد است، اصولاً تشکیل حکومت در زمان غیبت، جائز نیست. برخی فقهاء مانند آسیداحمد خوانساری، جزء طرفداران این دیدگاه بودند. ایشان معتقد بودند: فقیه دارای ولایت اجرای حدود شرعی نیست، چه رسد به اقامه حکومت اسلامی! باید منتظر صاحب الامر بود که چگونه بایستی تشکیل حکومت داد.

مبنای فقهی این رویکرد، روایاتی است از جمله این روایت که تشکیل حکومت در عصر غیبت را بر اساس آن روایات، حرام شرعی اعلام می کنند؛

الصحيفة السجادية ؛ ص ۲۰؛ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ -: مَا خَرَجَ وَ لَا يَخْرُجُ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ إِلَى قِيَامِ قَائِمِنَا أَحَدٌ لِيُدْفَعَ ظُلْمًا أَوْ يَنْعَشَ حَقًّا إِلَّا اضْطَلَمَتْهُ الْبَلِيَّةُ، وَ كَانَ قِيَامُهُ زِيَادَةً فِي مَكْرُوهِنَا وَ شِيْعَتِنَا.

رویکرد دوم: تعبد و بازگشت به فقه رساله

راهکار دوم: تشکیل حکومت در زمان غیبت، جائز است و الزاما بایستی تمامی موازین فقه سنتی در آن حکومت، اجرا شود، ولو بلغ ما بلغ. در میان اساتید حوزه، به وضوح این دیدگاه مشاهده میشود، میگویند: مشکل ما اینست که از فقه رساله، عدول کردیم و دور شده ایم. چون از فقه رساله عدول کردیم، با این چالشها مواجه شدیم.

اگر گفته شود: ما عملاً اگر بخواهیم، ملتزم به فقه رساله بشویم، همه یا اغلب چهره های حکومت مدرن، باید تعطیل شود. این اساتید جواب می دهند: خب تعطیل شود. ما موظف و مکلف به انجام و رعایت تکلیف هستیم نه نتایج آن و وظیفه ما حفظ اسلام و احکام آنست نه حفظ نظامات موجود اجتماعی.

این رویکرد در واقع یک مبنای کلامی دارد اولاً اینکه ما شرعاً فقط مکلف به انجام وظائف شرعی و دینی هستیم نه نتایج آنها و ثانیاً دغدغه تحقق نتایج امریست که خدای سبحان برعهده گرفته است. بر اساس این دیدگاه عملاً لحاظ مقاصد شریعت اصلاً بر عهده فقهاء و مکلفین نیست و نباید باشد. شاهدش اینکه خدای سبحان فرمود: إنا نحن نزلنا الذكر و انا له لحافظون. یا فرمودند: ما عدالت اجتماعی را محقق می‌کنیم ولو از طریق برخی اعمالی که ممکن است در انظار عمومی ظلم تلقی شود.

این دیدگاه معروف و مشهوری بین فقهای ماست که جادارد جداگانه بحث و بررسی شود، لیکن الان در این مجال، فرصت بررسی تفصیلی آن نیست.

رویکرد سوم: فقه معاصر

رویکرد سوم: این دیدگاه، دیدگاه رائجی است و عملاً در حکومت اسلامی هم همین دیدگاه انجام می‌شود. این دیدگاه عبارتست از اینکه تشکیل حکومت در زمان غیبت، نه تنها جائز بلکه در صورت وجود شرائط، لازم و واجب است و جهت پاسخگویی به نیازهای عصر حاضر، بایستی فقه معاصر را تقویت کرد.

این دیدگاه با اینکه امروزه در حوزه‌های علمیه، رائج و مشهور است، دچار تالی فاسدی است که نیاز به اصلاح و جایگزین دارد. از جمله توالی فاسد بزرگ این دیدگاه سوم، حرکت کردن در چارچوب نظام‌های غیردینی است. چراکه در این دیدگاه گفته میشود: ما در دنیای حاضر مواجه ایم با پدیده‌هایی مثل بیمه، بانک، مجلس، صداوسیما و ... حال باید این امور چارچوب‌های غیردینداران را هرچه بهتر و بیشتر ترمیم کنیم و بومی‌سازی و اسلامی‌سازی کنیم تا لبه‌های تیغی که با موازین اسلامی اصطکاک دارد را اصلاح کنیم. لکن در واقع این بدترین شکل اصلاح و بازی کردن در زمین غیردینداران و احیاناً دشمنان و حرکت به سمت عرفی‌سازی و عرفی‌شدن فقه است. از باب نمونه مجمع تشخیص مصلحت نظام، با اینکه در جای خود، ضرورت موقت دارد، اما اگر مراقبت بر محدودیت‌های آن، نشود، آنهم مبتلی به همین اشکال اساسی عرفی‌سازی فقه شیعی است، که خطر بسیار بزرگ است و در واقع نوعی التقاط صواب و غیرصواب است که نتیجه‌ای جز ضلال و ناصواب ندارد.

از جمله توالی فاسدهای دیگر رویکرد فقه معاصر، نشان دادن یک چهره نامتوازن از فقه شیعه است.

همچنین پیروی دائمی فقه از دستاوردهای نظام‌های غیردینی و غفلت از نظاماتی که دین برای ما طراحی کرده، سومین تالی فاسد رویکرد و راهبرد فقه معاصر است. مثلاً ما منتظریم ببینیم چه پدیده‌های مثل بیت

کوبین وارد نظام اقتصادی دول مدرن می‌شود تا بعد حکم فقهی آنرا پیدا کنیم. یا مثلاً وقتی می‌بینیم در جهان مدرن، یک شیوه‌ای بنام ابتکار عام برای وضع قانون و دخالت دادن عموم مردم در وضع قانون کشور، هست، ما هم دنبال حکم فقهی آن باشیم. یا مثلاً نهاد تفکیک قوا، در شیوه مدیریت جامعه یک نهاد اجتماعی برای مدیریت جامعه است که اصلش از فقهای ما نیست بلکه از منابع غربی و غیراسلامی است. یا مثلاً نهاد استیضاح، برگرفته از حقوق فرانسه است که در قانون اساسی ایران آمده است. مثلاً اولین وزیر بهداشت دولت آقای هاشمی (دکتر ایرج فاضل)، مورد استیضاح قرار گرفت و در جلسه استیضاح عزل شد و بعدش دکتر ملک زاده، آمد و بعد یکی از اساتید دانشگاه تهران دکتر کاشانی فرزند آیت الله کاشانی نامه ای به آقای دکتر حبیبی زد و چند دلیل برای نادرستی استیضاح دکتر فاضل، گفت که یکی از آن ادله این بود که نهاد استیضاح را ما از قانون فرانسه گرفتیم و در خود فرانسه، نهاد استیضاح اینگونه کار نمی‌کند که وقتی اکثریت مجلس به استیضاح وزیری، رأی مثبت ندادند، آن وزیر برکنار شود، بلکه فقط در صورتی استیضاح وزیر، منجر به برکناری وی می‌شود که اکثریت نمایندگان، رأی مثبت خود را ابراز کنند نه اینکه ممتنع باشند و نه رأی مثبت دهند و نه رأی منفی. بعد این نامه را آقای دکتر حبیبی به شورای نگهبان فرستاد و شورای نگهبان استدلالات دکتر کاشانی را قبول کرد ولی چون بجای دکتر فاضل، دکتر ملک زاده آمده بود، دیگر در مورد او این قانون اجرا نشد ولی از آن به بعد، تا کنون، این قانون اجرا می‌شود که تا اکثریت نمایندگان رأی مثبت به استیضاح وزیری ندهند، آن وزیر برکنار نمی‌شود.

نکته: پاسخ حقوقی و ضابطه مند بر اساس حق و تکلیف را به یک نیاز جامعه، در اصطلاح حقوقی، نهاد یا تأسیس گویند. این نهادها را ما غالباً از مغرب زمین گرفتیم؛ نهاد همه‌پرسی، نهاد تفکیک قوی، نهاد نظارت قوه مقننه بر قوه مجریه و ... یعنی در واقع آنها زمین بازی را برای ما درست کردند و ما فقط بایستی مراقب باشیم که در این زمین بازی، دچار حرام نشویم! یعنی عملاً داریم می‌گوییم: فقه ما چشمش به دست شماس است و ما از دست خودمان غذائی نداریم و چشم مان به غذای شماس است و در مورد غذای شما هم ما انطباق و احراز موافقت با شریعت مقدس را لازم نمی‌دانیم بلکه عدم مخالفت را کافی می‌دانیم!! این خیلی وضعیت فاجعه بار و اسف باریست. این امور موجب می‌شود که علم فقه پیوسته علم پیرو بماند و دائماً پیرو دستاوردهای نظام های غیردینی باشد و هرگز مبدل به یک علم پیشرو و موجب پیشرفت جامعه دینی نگردد.

به همین جهت، بنظر ما می‌رسد یک راهبرد دیگری بنام فقه اجتماعی برگرفته از آیات و روایات، در اینجا می‌توان پیشنهاد داد که توالی فاسد راهبرد فقه معاصر را نداشته باشد.

رویکرد چهارم: منهج فقه اجتماعی

توضیح اتجاه، منهج و رویکرد فقه اجتماعی؛

در این رویکرد، مشکل اصلی و کانونی در اداره جامعه و حکومت مدرن بر اساس مبانی شیعی، اینست که ما از چند چیز اساسی و راهبردی، غفلت کردیم و این غفلت‌ها موجب شده که ما فقط ظاهری از فقه را بر کرسی حکومت مدرن بنشانیم و عملاً از فقه اسلامی ناب، دور شویم.

در واقع فقه اجتماعی رویکرد مکمل فقه فردی است. در فقه فردی، مجتهد، به دنبال استخراج حقوق و تکالیف شخص مکلف به عنوان یک شخص حقیقی (انسان عاقل و بالغ) است. این نگاه به فقه، ما را دچار چالش‌هایی میکند؛ مثلاً من قاضی مجتهدم، اکنون که در برابر این پرونده قرار گرفتم، می‌گویم: وظیفه من در برابر این پرونده، همان چیزی است که خود از فقه استنباط کردم. لذا وظیفه‌ای ندارم که قانون را ولو توسط فقیه اعلی صورت گرفته باشد، مجزی برای خودم نمی‌دانم، هرچند برای خود آن مجتهد، مجزی است. یا مثلاً من مجتهد، ولی فقیه ام، بعد می‌بینم که یک قانونی با فتوای من مخالف است، در نتیجه بایستی آن قانون را نامشروع بدانم و نه خودم و نه مقلدین ام، مجوز شرعی برای عمل بدان قانون ندارم. مثلاً اگر من مثل آقای خوئی یا آیت الله سیستانی قائل به مجهول المالک بودن اموال بانکی باشم، خودم و مقلدینم، نمیتوانند، پولهایشان را در بانک بگذارند. چون انگار پولشان را میان یک مشت اموال مجهول المالک گذاشتند و این نوعی اتلاف مال است و جائز نیست. حال فرض کنید، من مدیر عامل بانک مقلد آیت الله خوئی یا آیت الله سیستانی ام که از همین اموال بانکی ارتزاق میکنم؛ لذا اموال شبهه ناک میشود و حقوقی که میگیرم دچار اشکال شرعی میشود، مگر اینکه به حکم فقهی که قانون را بر اساس نظر او نگاشتند، مراجعه کنیم، که البته طبق فقه فردی، چنین مجوز شرعی ای من ندارم و لذا این چالش بدون پاسخ میماند. مگر اینکه رویکرد فقه اجتماعی را بپذیریم.

در فقه اجتماعی، مجتهد به دنبال استخراج حقوق و تکالیف سه مکلف دیگر است؛ شهروند، جامعه و دولت. تا این سه مکلف، خوب شناسائی نشوند، نمیتوان حقوق و تکالیف شان را از فقه، بدست آورد.

شهروند: همان شخص حقیقی است، لکن با یک وصف که عبارتست از وصف تابعیت یک دولت-کشور اسلامی است. تابعیت هم یعنی رابطه حقوقی، سیاسی و معنوی است که یک شخص را به یک دولت-کشور، پیوند میدهد. در فقه اجتماعی گفته می‌شود: وقتی وظیفه یک قاضی بررسی میشود، دیگر قاضی فارغ از وصف تابعیت دولت اسلامی، و پیروی از قانون اسلامی موجود در کشور، نباید بررسی شود. زیرا اگر قاضی، شهروند و لازم التبعیه از قوانین موجود کشور اسلامی نباشد، تالی فاسد اختلال نظام و نقض احترام قانون پیش می‌آید که در فقه ما حرمتش مسلم است. یا من شهروند اگر مدیر عامل این بانک هستم و در عین حال، مقلد آیت الله سیستانی هستم که بانک را مالک نمی‌داند، باز هم مجاز نیستم که قانون را به استناد مرجع تقلیدم، کنار بگذارم، زیرا اگر چنین کنم، اختلال نظام پیش می‌آید. ایجاد اختلال نظام، به فتوای همه فقهاء حرام است. اصلا جامعه بدون قانون مدیریت نمی‌شود. قانون سنگ بنای اولیه هر جامعه است. الان هم که تفکیک قوا مشهور شده، باز محور قانون است؛ یک قوه قانون وضع می‌کند، یک قوه، قانون را اجرا و دیگری نظارت بر اجرای قوانین می‌کند.

پس وصف شهروندی، یک سلسله، تکالیف شرعی را برای اشخاص حقوقی ایجاد میکند. چنانچه گاهی اوقات، برخی عناوین، یک دسته تکالیفی را اقتضاء میکند که بدون آن عناوین، آن دسته تکالیف را مقتضی ای نیست. مثلا پیامبر اعظم چند منصب داشتند؛ منصب قاضی، منصب حاکم و منصب مبلغ رسالات رب. وقتی پیامبر در منصب قضاوت قرار می‌گیرد، تکالیفی بر عهده او می‌آید که در مناصب دیگر آن تکالیف دیگر بر عهده او نیست. مثلا پیامبر در منصب قضاوت، موظف و مکلف بود، در منصب قضاوت از علم غیب خودشان استفاده نکنند تا روش قضاوت را برای دیگران در حکومت اسلامی، نشان دهد و الگو شوند. لذا فرمودند: انما اقضی بینکم بالبینات و الایمان و ربما یکون ...

پس مکلف بما أنه مواطن ممکن است دارای تکالیفی گردد که در صورت غیرمواطن بودن، دیگر آن تکالیف را ندارد.

عنوان دوم، عنوان جامعه است که دارای وجود عرفی مستقل بوده است. به دو دلیل یکی دارای حیات و ممت بودن جامعه و لکل امة اجل؛ شوروی مرد چنانچه اعضای آن همگی نمردند.

شاهد و دلیل دوم اثرگذاری واقعی و اجتماعی جامعه بر وجود افراد داخل آن. شما در جامعه تهران که زندگی میکنید، یک اقتضائاتی دارد که در جامعه قم ندارد. به همین دلیل است که فقهاء فرمودند: هجرت از

بلاد کفر، واجب است. زیرا جامعه کفر، یک تأثیرات واقعی بر انسان‌ها دارند. پس جامعه یک وجود عرفی مستقل دارد که تکالیفی متوجه آنست و جنس آن تکالیف، واجب کفایی است.

حال اگر فقیه، جامعه را مکلف به تکالیفی که جنسشان واجب کفائی است، بداند، آنگاه جامعه را به یک سلسله تکالیفی مکلف می‌داند و ناقضین آن را مستحق عقوبت و مجازات می‌داند. مثلاً یکی از حقوق جامعه دینی، اداره و مدیریت جامعه بر اساس شوری است. یعنی جامعه و مجتمع بما هو مجتمع، دارای حق مدیریت کشور، بر اساس شوری است. این حق به آحاد تعلق نگرفته است. مانند برخی اموال که مالکشان، آحاد مردم نیستند، بلکه مالکشان، جامعه اسلامی است.

آخرین مکلفی که در فقه اجتماعی، مورد تکلیف قرار می‌گیرد، دولت است. در نگاه فقه فردی، ما رهبر را یک شخص حقیقی می‌دانیم که یک دسته تکالیفی بر عهده او گذارده شده، اما در فقه اجتماعی می‌گوییم: رهبر مدیر و یک شخص حقوقی است که مدیریت کلان جامعه اسلامی را بر عهده دارد و موظف است تمام دستگاه دولت اسلامی را به بهترین وجه، مدیریت کند، سواء کان این مدیریت، با فتاوی شخصی خودش باشد یا نباشد، و سواء کان این مدیریت با صلاحدید خودش باشد یا نباشد. آیت الله موسوی اردبیلی می‌گفتند: وقتی در قوه قضائیه بودند، یک شیوه مدیریتی به نظر رسید به امام گفتم و امام فرمودند نه این درست نیست ولی اگر خودتان صلاح می‌دانید، انجام دهید که انجام دادم و خطا از آب درآمد و باز یک شیوه دیگر که باز هم آن خطا از آب درآمد. به چه مجوز فقهی امام خمینی رضوان الله تعالی علیه، با اینکه می‌دانستند: روش ایشان در حل مسئله، ناموفق است، به آقای موسوی اردبیلی اجازه دادند که روش شان را پیگیری کنند؟ یا بالاتر به چه مجوز شرعی، پیامبر احتمال قوی شکست خوردن یا کشته شدن مسلمان در صورت بیرون رفتن از مدینه در جنگ احد را نادیده گرفت و به مشورت مردم عمل کرد با اینکه مردم هم از رأی خودشان برگشتند، ولی چون لباس رزم پوشیده بود و فرمود: شایسته نیست پیامبر لباس رزم بپوشد و از تن بیرون بیاورد! برویم بیرون به جنگ با کفار و مشرکین. بنده (استاد ارسطا) عرض می‌کنم، هیچ مجوز فقهی نیست جز اینکه پیامبر اعظم می‌خواستند، شیوه و سبک مدیریت اسلامی جامعه اسلامی را به جامعه اسلامی و تاریخ بشری تعلیم دهند و در این جهت اسوه حسنه بودن خویش را به اتمام رسانند.

باید توجه داشت چون فقه اجتماعی یک رویکرد، منهج و اتجاه است، بایستی انتظار روشی از آن داشت نه انتظار محتوایی. یعنی با فقه اجتماعی، روش‌های بررسی فقهی، متکامل می‌شود، نه محتوای فقه.

برجسته‌سازی تمایز فقه اجتماعی کنونی استاد ارسطو با سایر فقه‌های اجتماعی و اشاره‌ای به پیشینه‌ی آن؛

در مورد فقه اجتماعی بحث زیاد شده، از جمله کتابی را موسسه فقهی ائمه اطهار در این زمینه جمع آوری کردند. یا مرحوم شهید صدر در مورد مرحوم مغنیه، فرموده: مرحوم مغنیه، فهم اجتماعی از نصوص داشته است (الفهم الاجتماعي من النصوص). فهم اجتماعی در واقع یک نوع پرداختن به همین فقه اجتماعی است. پس در این چندسال اخیر، خیلی از بزرگان، در مورد فقه اجتماعی سخن گفتند، لیکن در اینجا قصد برجسته‌سازی نقاط تمایز رویکرد فقه اجتماعی ما را داریم؛

ارائه تعریف ضابطه‌مند از فقه اجتماعی که بر اساس سه مولفه ارائه شده؛ یکی به هدف بازگشت می‌کند که هدف فقه اجتماعی تنظیم سلوک اجتماعی است. دومین مولفه به مکلفین فقه اجتماعی بازگشت می‌کند که سه دسته‌اند و سومین مولفه، ناظر به موضوعات فقه اجتماعی است که سه ویژگی تکرار، تدریج (تأثیر تدریجی) و تدبیرپذیری (نیازمند تدبیر از سوی حکومت اسلامی) است. موضوعات فقه اجتماعی، در یک بستر دراز مدت به تناسب آن موضوع، اتفاق می‌افتد. یعنی تحقق موضوعات فقه اجتماعی، دفعی نیست بخلاف موضوعات فقه فردی. در فقه فردی گفته می‌شود، دو حالت دارد یا موضوع محقق است یعنی مثلاً یا مجرم هست یا موضوع محقق نیست و مجرم نیست مثلاً. اما در فقه اجتماعی ما بدین نکته توجه می‌کنیم که برخی موضوعات که همان موضوعاتی‌اند که در صحنه جامعه، در ارتباط با مصالح و مفاسد اجتماعی شکل می‌گیرند، در یک بستر زمانی شکل می‌گیرند. یعنی اینگونه نیست که اگر یک کاری در فقه اجتماعی انجام شد، مثل سیاست کاهش جمعیت، فوراً شاهد اثرش باشیم. یا اگر زباله در سطح شهر انداختیم، اینگونه نیست که فوراً اثرش ظاهر شود یا اگر در اداره جامعه سراغ شخص غیراصح رفتیم، فوراً اثرش ظاهر شود. بلکه این آثار در اثر تکرار، ذره ذره روی هم جمع می‌شود و یکباره ما را غافلگیر می‌کند؛ نه بدین واسطه که یک‌دفعه اثرش پدید آمده بلکه در اثر غفلت ما از تحقق تدریجی آن آثار، ما را یکباره با اثر سهمگینی مواجه می‌کند. مثلاً در باب کنترل جمعیت، وقتی در دهه هفتاد مسئله کنترل جمعیت مطرح شد، صاحب‌نظران زیادی در عرصه‌های مختلفی، خدمت مراجع آمدند و سعی کردند، اثبات کنند، اگر روند رشد جمعیت، به همین میزان سه و نیم درصد رشد کند، ما در آینده، دچار انفجار جمعیتی مواجه می‌شویم و دیگر نمی‌توانیم از نظر آموزشی، تفریحی، پرورشی، اشتغال و ... جامعه را مدیریت کنیم. لذا مجبوریم جمعیت را کنترل کنیم. لذا سوال کردند آیا استفاده از روش‌های باروری، در حکومت اسلامی، اشکال دارد؟ اکثر مراجع فرمودند به خودی خود اگر موجب محرّمات دیگری مثل لمس نامحرم و ... نشود، اشکالی ندارد و اگر بشود، از باب اهم و مهم، اشکالی ندارد.

اما یک مسئله‌ای که مورد غفلت اکثر فقهاء، واقع شد، این بود که اعمال روش‌های کاهش جمعیت، در یک مدتی، تبدیل به یک فرهنگ عمومی در میان عموم مردم می‌شود و از احادیثی هم مثل قله العیال احدالیسارین، استفاده کردید، دیگر نمی‌توان فرهنگ غالب کم‌فرزندآوری را در عموم مردم، تغییر داد و حتی ثروتمندانی که می‌توانند صاحب فرزندان زیادی شوند، تمایل و میل به فرزندآوری ندارند!! به طوریکه عرف جامعه کم‌فرزندی می‌شود و زیاد فرزند داشتن، یک خلاف عرف می‌شود و جامعه از آن عدول می‌کنند. بعد هم که می‌خواهیم جلوی این فرهنگ غالب و ارزش اجتماعی کم‌فرزندی را بگیریم مگر می‌شود با یک شب و یک روز، اینکار را کرد، بلکه مبارزه با چنین اموری، بسیار زمانبر است. مثلاً امروزه متأسفانه دوست دختر یا دوست پسر داشتن، از نظر عرف جامعه، بسیار کم مؤونه تر از ازدواج موقت است!! چراکه از نظر عرف جامعه، ازدواج موقت خیلی بدتر از دوست دختر نامشروع یا دوست پسر نامشروع، هست.

پس این زاویه اجتماعی و فهم اجتماعی، زاویه مهمی است که مورد غفلت از این مسئله مهم اجتماعی است. لکن با مراجعه به نصوص شرعی متوجه می‌شویم که ائمه هدی علیهم‌السلام ناظر به همین زوایای اجتماعی بوده اند ولی ما ساده انگارانه و غافلانه از آن گذشتیم. به مواردی از معارف اهل بیت علیهم‌السلام در این زمینه پرداخته می‌شود؛

الف) این تعبیر روایی هم از طریق عامه و هم از طریق خاصه به ما رسیده: ما ظلت امة امرها رجلا قط و فیهم من هو اعلم منه الا لم یزل امرهم یدهب سفالا حتی یلجأ الی ما ترکوا!

پیامبر اعظم صلی الله تعالی علیه و آله طبق نقل میفرماید: هر امتی در صورتی که اداره امور خود را به کسی بسپارد که اعلم و اصلح ایشان نباشد، پیوسته کارشان رو به پستی و تنزل میرود و این روند همچنان ادامه می‌یابد تا زمانی که از آن شیوه غلط خود، دست بردارند. تعبیر لم یزل امرهم یدهب سفالا اشاره به تأثیر تدریجی امر اجتماعی است که یکباره شاهد آثار زیانبار انتخاب غیراصلح برای رهبری و مدیریت، نخواهند بود بلکه آرام آرام دچار تنزل و انحطاط اجتماعی فراگیر می‌شوند!! عملاً هم امت اسلامی چنین چیزی را بعد از حضرت ختمی مرتبت، تجربه کردند. تا جائی که حضرت امیر در خطبه شقیه فرمود: مردم مبتلی به دور شدن از راه درست و تلون و اتخاذ مواقف ناهمگون و ناسازگار شدند. تا جائی که وقتی کار به خلیفه سوم رسید، تبعیدی پیامبر اعظم را که خلیفه اول و دوم جرأت نکردند بازگردانند، بازگردانید و ...

ب) نامه ۴۵ نهج البلاغه، نامه حضرت امیر المؤمنین به عثمان بن حنیف انصاری، که موجب ماندگاری نام عثمان بن حنیف در تاریخ به عنوان شخصی که دچار کاری شده که سخت مورد توبیخ حضرت امیر المؤمنین قرار گرفت. عثمان در مهمانی ای دعوت شده بود که نه حرامی در آن شده بود نه تهمتی و نه حیف و میل بیت المال بلکه تنها مسئله این مهمانی این بود که فقط ثروتمندان در این مهمانی بودند که در سختگیرانه ترین فتوای فقهی، کار عثمان، مکروه بود. لکن مع ذلک، حضرت امیر، سکوت نکرد اولاً، مخفیانه نامه نوشت ثانیاً، منتظر تکرار اینکار از عثمان، نشد، ثالثاً، توبیخ صریح و سنگینی نسبت به نزدیکترین یار خود را علناً نوشت، آنهم با نامه سرگشاده تاریخی، رابعاً!!! دقت شود: اگر کار حضرت امیر نبود، ما در چنین شرایط نهایتاً می‌گفتیم: شما تذکر لطیف و مخفیانه ای به او بدهید! اما ببینید حضرت امیر چه کرد آنهم با چه تعبیر صریح و تندی!! حضرت می‌فرماید: بلغنی ان رجلاً من ... و ما ظننت انک تجیب الی قوم ... یعنی اصلاً من گمان نمی‌کردم و اصلاً انتظارش را نداشتم که چنین کاری از تو سربزند! مثل اینکه شما به یک فرزند فهیم یا شاگرد فهیم تان بگویید: اصلاً من از تو توقع نداشتم که چنین کاری کنی!! این بزرگترین توبیخ برای آن شاگرد و فرزند است. علت و حکمت این کار حضرت، همان تأثیر تدریجی این مفساد در جامعه و رخنه کردن فساد در حکمرانی و حکومت علوی است و اگر در گام نخست، از آن جلوگیری نشود، بعدها یا نمی‌شود جلوی مفساد آنرا گرفت یا با هزینه‌های زیادی می‌شود حکومت علوی را از گرایش به سرمایه‌داران در افکار عمومی، پاک کرد. این یعنی توجه به تکرارپذیری و اثر تدریجی که موضوعات اجتماعی در جامعه دارند.

ج) در نامه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به محمد بن ابی بکر، حضرت می‌فرماید: آس بینهم فی اللحظة و النظرة! یعنی مساوات را در نگاه کردن و گوشه چشم دیدن، رعایت کن، حداقلش در حل اختلافات و قضاوت. چرا اینقدر دقیق مساوات را رعایت کن؟ چون: حتی لایطعم العظماء فی ... تا ثروتمندان، در ارتکاب ظلم به نفع آنان از تو متوقع نشوند، و تا افراد ناتوان از عدالت ورزی تو مأیوس نشوند، بایست مساوات را در نگاه کردن، رعایت کنی. سوال آیا با یکبار رعایت مساوات در نگاه، این دو اثر مهم، مترتب می‌شود؟ معلوم است که خیر، بلکه در صورت تکرار است که این آثار مهم، مترتب می‌شود. لکن چون روش درست در امور اجتماعی با تکرار و تدریج رخ می‌دهد، حضرت امیر از همان ابتدا توصیه بدین امر می‌فرماید. الان شما به کتب فقهی که مراجعه کنید: مشاهده می‌کنید: مساوات در نگاه کردن قاضی به اصحاب دعوا، هرگز واجب شمرده نشده، بلکه نهایتاً مستحب شمرده شده است. در حالیکه چون تلقی فقهاء، از موضوعات اجتماعی،

تلقی فردمحورانه است، استجابی برداشت کردند و گفتند: وظیفه اصلی، صدور حکم عادلانه است و نه بیشتر. لذا مساوات در نگاه، مستحب است. لکن این بزرگان اگر تلقی اجتماعی داشتند، بایستی متوجه میشدند که علاوه بر صدور حکم عادلانه، قاضی یک وظیفه دیگر اجتماعی هم دارد که برداشت عمومی و افکار عمومی مردم نسبت به این قاضی دولت اسلامی، به گونه ای نشود که قاضی متمایل به ثروتمندان است و در نتیجه اعتمادشان به اصل حکومت علوی و اسلامی، کم شود و خدشه دار گردد. یکی از ادله اسلامی لزوم بل وجوب توجه به افکار عمومی این فرمایش علوی است؛ و إن ظننت الرعیة بک حیفا، فأصحر لهم بعدرک.

اگر تکرارپذیری موضوعات اجتماعی را مورد توجه قرار ندهیم، نمیتوانیم - به معنای دقیق کلمه: نمیتوانیم - در اینگونه موضوعات، به استنباط صوابی، دست یابیم. مثال: در مورد طواف فرمودند بایستی در محدوده خاص باشد و اگر در آن محدوده خاص نبود، ابتدا بایستی تحری اوقات خلوت کرد که در زمان خلوت نسبی سراغ طواف رفت. دوم اینکه تا جائی که میتوانید الاقرب فالاقرب بالنسبه الی البیت یا محدوده مطاف، طواف کند. لکن عرض بنده اینست که آیا این فتوا، قابلیت اجرا دارد و تکرارپذیر است؟

فرض کنید نیمی از شیعیانی که مقلد مرجع تقلید با فتوای فوق هستند، بخواهند طبق فتوای فوق، بخواهند، طواف کنند، آیا در چنین صورتی، آیا ازدحامی پیش نمی آید که اساس طواف همگان چه بسا، مختل شود!! قطعاً پیش خواهد آمد. اما غفلت مرجع مزبور از این پیامد اجتماعی مهم فتوایش بدین جهت بوده که موضوع طواف را در فرض تکرارپذیری ندیده است و همچنین از آثار تدریجی آن، در بستر زمان، غافل گشته است.

ویژگی سوم موضوعات اجتماعی نیازمند تدبیر دولتی بودن آنهاست. مثلاً آیا فلان موسیقی مناسب مجالس لهو و لعب هست یا نیست؟ تشخیص این مسئله بر عهده اشخاص است یا دولت؟ یا مثلاً گذشتن از چراغ قرمز، موجب برهم خوردن نظم اجتماعی میشود یا نه؟ چه کسی بایستی این مهم را تشخیص دهد؟ آحاد مردم یا حکومت؟

روشن است که اگر تشخیص این گونه موضوعات به آحاد مردم، سپرده شود، نتیجه اش در فرض تکرار و تدریج، اختلال نظام خواهد شد. چراکه هر شخصی که مثلاً می خواهد از چراغ قرمز عبور کند و عبور کند، به تشخیص خودش می گوید: من چنان از چراغ قرمز رد میشوم که آب از آب تکون نخوره و هیچ اختلال

نظامی پیش نیاید. لکن اولاً می‌دانیم که تشخیص شخصی همه این عموم مردم، همیشه یا اغلب موارد، صائب نیست. در نتیجه، اختلال نظام پیش می‌آید. ثانیاً بر فرض که همگان درست تشخیص دهند و هیچ اختلال نظامی هم پیش نیاید، یک مسئله دیگری پیش می‌آید و آن نقض احترام قانون است که با وجود اینکه سنگ بنای اولیه همه جوامع انسانی، قانون است و بایستی از احترام برخوردار باشد، دیگر چنین نخواهد بود و از باب تشویق مردم به تجری و گناه، و مقدمه موصل حرام که در اغلب موارد به تحقق حرام می‌انجامد، چنین کاری یعنی نقض احترام قانون، از نظر فقهی جائز نیست.

نکته و ملاحظه: چنانچه با تأمل روشن میشود، استاد ارسطو برای تعیین حکم فقهی عناوین مستحدثی مانند شهروند، جامعه و دولت، یک دسته عناوین میانی معهودتری را که در فقه فردی یا نصوص دینی مورد توجه قرار گرفتند، مطرح کردند و با وساطت این عناوین میانی، حکم فقهی آن عناوین مستحدث و معاصر را استنباط فرمودند. از باب مثال برای رسیدن به استنباط اینکه آیا از نظر فقهی شهروند حکومت اسلامی، به نحو وجوبی و الزامی مکلف به رعایت قوانین حکومت هست یا نیست؟ عنوان شهروند متخلف از قوانین حکومت اسلامی را به عنوان میانی محل به نظم و نظام و اختلال نظام، که در فقه فردی حکم مشخصی دارد، بازگرداندند و حکم حرمت شرعی آن را استنباط نمودند. یا در مواضع دیگری از سخنان استاد مثلاً وجوب و لزوم فقهی توجه مسئولین حکومت اسلامی به افکار عمومی مردم، از نصوصی مانند و إن ظنت بک الرعية حیفا فأصحر لهم بعدرک، استنباط کردند. بدین ترتیب عناوین میانی مثل کلُّ ما یوجب اختلال النظام یا کلُّ ما یوجب سوء ظن الرعية، عناوین اصلی و فقهی در بحث ما هستند و بایستی با تمرکز بر آنها بحث را پیش برد. اکنون سوال قابل توجه و لازم به بررسی اینست که اگر این عناوین مثل اختلال نظام و افکار عمومی، از عناوین عرفی مشکک و ذومراتبی باشند، که ظاهراً اینگونه‌اند، با چه حجت و دلیل فقهی معتبری می‌توان استنباط کرد که تمامی مراتب اختلال نظام یا تمامی مراتب برهم زدن افکار عمومی، حرام فقهی و شرعی و اجتماعی است!! هرچند در زمینه اختلال نظام، کتاب قاعده حفظ نظام آقای ملک افضلی زیر نظر استاد ارسطو نگاشته شده، لکن این نقطه‌ایست که بنظر می‌رسد با نگرش فقه اجتماعی مجدداً مورد بازنگری و مطالعه دقیق واقع شود.

نکته: حکومت مدرن یک پدیده است مانند سایر پدیده‌ها که قابل عرضه به منابع فقهی و استفاده حکم آن از منابع فقهی. اما آیا حکومت مدرن با تمامی مبانی و اقتضائاتی که دارد، مورد پذیرش ماست؟ معلوم است

که خیر، بلکه مقصود از حکومت مدرن با دو ویژگی توسعه مداخلات حکومت در بسیاری از امور اجتماعی خواه بصورت مستقیم و خواه بصورت غیرمستقیم و نظارت بر بخش خصوصی. و ویژگی استفاده از نهادها و وزارتخانه‌های دولتی. این دو بخش از موضوع حکومت مدرن هم محرز بالوجدان است و نیازی به مستند شرعی ندارد. چون امریست که بالوجدان محرز است. این احراز وجدانی قهری هم نیازی به اعتبار شرعی ندارد و ضرورت شرعی مدیریت حکومتی اسلامی در دنیای معاصر بسیار واضح است؛ گفت ای نحوی کل عمرت برفناست ... چراکه پرواضح است اگر امروزه حکومت اسلامی در این عرصه‌های اجتماعی ورود پیدا نکند، اساساً مدیریت جامعه از دستش خارج می‌شود. مثلاً اگر حکومت اسلامی نخواهد در عرصه سینما ورود عالمانه پیدا نکند، وضعیت سینماهای خانگی به جایی می‌رسد که کلیپ در مورد صحنه‌های خلاف اخلاقش، می‌سازند که به چه وضع اسف باری رسیده است! شایان ذکر است طبق برخی آمارهای مقامات امنیتی، حکومت جمهوری اسلامی ایران، اصلاً راه ارتباطی با حدود نیمی از جمعیت خود را ندارد! یعنی نه شبکه‌های داخلی را نگاه می‌کنند و نه پیامرسان‌های داخلی را اصلاً می‌شناسند یا حاضرند آنرا نصب کنند!! و تمام اطلاعات و ارتباطات شان با شبکه‌های خارجی است. اکنون در چنین وضعیتی آیا می‌توان بدون مدیریت دولتی و توسعه اختیارات حکومتی آن، به مدیریت اسلامی جامعه پرداخت!!

نکته: لئون دوگی می‌گوید: هر جامعه‌ای از دو طبقه تشکیل می‌شود: طبقه فرمانبر، طبقه فرمانروا که البته سال‌ها قبل از دوگی، امیر المؤمنین علیه السلام در کلام مشهورشان: لابد للناس من امیر برّ أم فاجر، بدان صراحت فرمودند.

نکته: الا و إن امامکم اکتفی من دنیاکم بقرصین و ... أ أقنع من نفسی ان یقال لی امیر المؤمنین و لایشارک فی مکاره الدهر و لافی جشوبه الجیش!! الا و انکم لاتقدرون علی ذلک و لکن اعینونی بورع و اجتهاد و عفه و سداد. این بیانات نورانی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که در همان نامه ۴۵ نهج البلاغه و پس از توییح عثمان بن حنیف آمده، در واقع بنوعی از لوازم نگرش اجتماعی علی علیه السلام به موضوعات اجتماعی و در بستر تکرار و تدریج دیدن آنها و نیازمند تدبیر ضروری حکومتی بودن آنهاست.

بدین ترتیب مسئله مهم در این میان اینست که نگرش یک فقیه چگونه بر استنباط فقهی او اثرگذار است؟ مضمون این بحث را شهید صدر تحت عنوان فقه النظریه در مقابل فقه الاحکام، مطرح کرده است. شهید صدر می‌فرماید: ما برای مدیریت جامعه، نمی‌توانیم، بر فتوای یک فقیه، متمرکز باشیم، بلکه بایستی فتوای

مجموعه‌ای از فقهاء را بررسی کنیم، و فتاوایی که دارای ویژگی انسجام نظامند، هستند را ارائه دهیم، ولو اینکه مخالف نظر شخصی ولی امر مسلمین هم باشد. خود شهید صدر هم در اقتصادنا می‌گوید من در اقتصادنا همین کار را کردم؛ یعنی فتاوای مجموعه‌ای از فقهاء شیعه را بررسی کردم و یک مجموعه نظامند از اقتصاد اسلامی ارائه داده‌ام، هرچند در برخی مواضع خاص، احیانا نظر اجتهاد شخصی خود من شهید صدر در آن موضع خاص، با همان فقهائی که تشکیل دهنده مجموعه نظامند اقتصاد اسلامی اند، متفاوت است. جالب اینکه غالب شاگردان شهید صدر مثل آیت الله شاهرودی یا آیت الله سیدکاظم حائری، فقه‌النظریه شهید صدر را نپذیرفتند. زیرا معتقد بودند، مجتهد بایستی طبق حجت عمل کند و وقتی به اجتهاد رسید، حجت شرعی وی همان نظر اجتهاد شخصی خود اوست و دیگر مجوز فقهی برای چنین کاری یعنی تنظیم مجموعه نظامند اقتصادی اسلامی مثلا و عمل طبق آن و مدیریت نمودن جامعه اسلامی بر اساس آن نخواهد داشت. بخلاف برخی بزرگان دیگر مثل آیت الله تسخیری که فقه‌النظریه را پذیرفته‌اند. لیکن شهید صدر برای مدعای فقه‌النظریه خودشان در مقابل فقه‌الاحکام، استدلالی اقامه نکردند، به نظر بنده، می‌توان گفت: رویکرد فقه اجتماعی که بنده ارائه کردم، می‌تواند استدلالی بر اثبات فقه‌النظریه در مدیریت جامعه باشد.

نکته: اگر کسی جامعه را دارای وجود مستقل عرفی بداند، الزاما معنایش اینست که آحاد جامعه را مکلف به تکلیفی بداند؟ پاسخ منفی است. زیرا اگر جامعه را دارای وجود مستقل عرفی ندانیم، لازمه منطقی آن، در فرض توجه تکلیف به جامعه، انحلال آن تکلیف بر آحاد آن جامعه است. لکن بر اساس پذیرش مبنای وجود عرفی مستقل جامعه، ما جامعه را مکلف می‌دانیم، ولی آحاد جامعه را مکلف به انجام آن تکلیف نمی‌دانیم و تکلیف ناظر به جامعه را منحل بر آحاد افراد جامعه نمی‌دانیم. بلکه آن تکلیف را به صورتی تصویر می‌کنیم که متوجه تعداد کثیری از جامعه می‌شود، بنحوی که اگر آن تعداد کثیر، آن تکلیف را انجام دهند، عرفا گفته می‌شود، جامعه به این تکلیف، عامل است. به عبارت دیگر آنچه گفته می‌شود، واجب کفائی، الزاما مساوی تکالیف مجتمع بما هو مجتمع، نیست. چراکه بسیاری از فقهائی که واجب کفائی واجبات اجتماعی سخن می‌گویند، جامعه را دارای وجود مستقل نمی‌دانند و لذا واجب کفائی اجتماعی را منحل به آحاد جامعه می‌دانند. اما در صورت پذیرش وجود عرفی جامعه، می‌توان تکلیف را متوجه مجتمع بما هو مجتمع دانست بدین‌نحو که جمع کثیری از جامعه مکلف به تکلیفی‌اند که در فرض امتثال آن تکلیف از جمعیت کثیر جامعه، عرفا صدق می‌کند که این جامعه به تکلیفش عمل کرد و امتثال تکلیف کرد.

نکته: تقسیم مکلف اجتماعی به شهروند، جامعه و دولت، بر اساس استقراء است. چنانکه در فقه مرسوم هم بسیاری از موضوعات را فقهاء بزرگ با روش استقراء، استحصال می‌فرمایند. در ضمن برای وجود عرفی مستقل جامعه، استشهاد به نسبت دادن حیات و ممات به خود امت و جامعه در کلام الله شد. این استناد حیات و ممات به خود امت، یک امر تعبدی نیست بلکه یک امر وجدانی عرفی است؛ چنانچه ما فروپاشی شوروی و یوگسلاوی را دیده‌ایم.

نکته: درست است که موضوعات اجتماعی دچار تزاخم هستند. لکن باید توجه داشت که اولاً هرچند اغلب موضوعات اجتماعی دچار تزاخم منافع می‌شوند اما همگانی و بنحو موجب کلیه نیست. یعنی اینگونه نیست که الزاماً تک تک موضوعات اجتماعی، در ظرف تزاخم منافع شکل گیرند. ثانیاً نیاز به تدبیر که در ویژگی‌های فقهی موضوعات اجتماعی ناظر به همین تقسیم عادلانه منافع در فرض تزاخم منافع اجتماعی است. به همین جهت با ذکر قید تدبیرپذیری دیگر نیازی به ذکر تزاخم نیست. شایان ذکر است ادامه آن بیان معروف حضرت امیر در کلام نورانی شان: لابد للناس من امیر برّ أم فاجر، ناظر به همین تزاخم منافع است که دلیل اصلی نیاز ضروری مدیریت هر جامعه‌ای به قانون است. به طوریکه سنگ بنای اولی هر جامعه را اصل قانون و قانونمندی آن جامعه باید معرفی کرد و گرنه در اثر بی‌قانونی مطلق، چنان هرج مرجی رخ می‌دهد که نظامات عقلانی به کلی مختل می‌گردند.

نکته: نمونه بسیار مهم و بارز توجه حضرت امیر^{علیه‌السلام} به آثار اجتماعی موضوعات اجتماعی؛ *إن من اسخف حالات الولاية عند صالح الناس أن يظن بهم حب الفخرو أن يوضع امرهم على الكبر؛* از جمله سخیفترین حالات رهبران نزد مردم صالح، اینست که رهبران به گونه‌ای رفتار کنند که این گمان در ذهن مردم شکل گیرد که آن والی دوستدار فخرفروشی است و اینکه این والی دوستدار تکبر و کبرورزی است. یعنی ای مردم فقط دنبال عدالت ورزی واقعی نباشید بلکه به افکار عمومی مردم نسبت به خودتان هم باشید و احساس عدالت مردم هم نسبت به مسئولان دولتی بسیار مهم است. همین مسئله اربعین، توجه بیش از حد رسانه‌های داخلی به مسئله اربعین است به طوریکه برخی خیال میکنند اگر به اربعین نروند دچار یک خطا و گناه بزرگ شدند یا استفاده از اربعین به عنوان پوششی برای برخی گناهان!! یا مثلاً حج رفتن را قبل از کرونا و قبل از این گرانی قیمتش، آنقدر ترویج کردیم که حج از آن قداست و ارزش اجتماعی که داشت، در میان عموم مردم افتاده است. وقتی حج از حالت زیارتی به یک سفر سیاحتی-زیارتی شود، یعنی تمام

ظرفیت معنوی آن را تقلیل دادیم یا گرفته ایم!! یا اربعین را تبدیل کنیم به یک امری که اختصاص به ملتزمین شریعت ندارد و آنرا تبلیغ کنیم، این در واقع فروکاست ظرفیت معنوی حج و اربعین است.

چگونگی حل چالش‌ها با رویکرد فقه اجتماعی؛

وقتی گفته می‌شود، فقه اجتماعی می‌تواند چالش‌های حکومت مدرن (فقه و اخلاق، مسائل زنان و...) را با مبانی شیعی پاسخ دهد، باید توجه داشت که این چالش‌های هفتگانه مزبور، دو جهت دارند؛ یک جهت محتوایی مثل اینکه ما تکلیف خودمان را در مورد هنر، مسائل زنان و اجتماع، یا اشتراط اجتهاد در قاضی و ... روشن کنیم. و یک جهت روشی. اما آنچه مورد تمرکز و توجه بحث ماست، جهت روشی چالش‌هاست. پس بایستی حیثیت محتوایی چالش‌ها را از حیثیت روشی آن، متمایز کرد. فقه اجتماعی به عنوان یک روش درست برای حل این چالش‌ها می‌تواند مورد استفاده قرار بگیرد، آنهم با سه کلید اساسی که مورد اشاره قرار می‌گیرند؛

یکی از چالش‌های فقه و زمامداری، بی‌توجهی یا کم‌توجهی فقه فردی به مسئله فرهنگ‌سازی بود. چراکه فقه فردی، عادت کرده که موضوعات را در قالب تحقق دفعی آنها ملاحظه کند. در حالیکه با رویکرد فقه اجتماعی ما التفات بدین معنا پیدا می‌کنیم که موضوعاتی در جامعه وجود دارد که دفعی التحقق نیستند بلکه در یک بستر زمانی محقق می‌شوند؛ فرهنگ جزء همین مسائل و موضوعات است. مثلاً یک زمانی بود که داشتن فرزند زیاد، یک افتخار فرهنگی محسوب می‌شد و می‌گفتند: نانخور کنار سفره باید زیاد باشد!، اما متأسفانه امروز چنین نیست و بلکه بالعکس است و نگاه منفی به فرزند زیاد فرهنگ شده است. بر همین اساس فقه فردی بر خود لازم نمی‌بیند که برای برخورد با مسائل فرهنگی، برنامه‌ریزی کند. اوائل انقلاب یک مسئله‌ای مطرح شد که آیا حکومت اسلامی فقط وظیفه برخورد با خود مجرمین را دارد؟ یا علاوه بر آن با کسانی که نزدیک ارتکاب جرمند یا در روندی قرار گرفتند که در آینده‌ای نه چندان دور، مرتکب جرم می‌شوند، آیا حکومت اسلامی نسبت به این دسته هم وظیفه‌ای دارد؟ اگر وظیفه دارد، آن وظیفه از نظر فقهی، چه تبیین و توجیهی دارد؟ آیا مثلاً بایستی برای چنین افرادی، کلاس آموزشی گذاشت و ارشاد جاهل کرد؟ چون ارشاد جاهل در صورتی الزامی است که جهلش بالفعل موجب جرم و گناهی شود، وگرنه الزامی نیست. بله می‌توان توصیه کرد که حکومت اسلامی افراد را سفارش کنند که مثلاً در محدوده مکروهات حرکت نکنند، چون زیاد حرکت کردن در این قرفگاه الهی، موجب وقوع در محرمات الهی میشود. اما اینها فقط یک توصیه استجابی اخلاقی است. بخلاف رویکرد اجتماعی که مسئله یک عنوان

دیگری پیدا می‌کند با این توضیح که ما در فقه اجتماعی می‌فهمیم اگر حکومت اسلامی برای موضوعاتی که در اثر تکرار و تدریج در جامعه تحقق می‌یابند، از امروز و الان، برنامه ریزی درستی نکند، آنگاه قطعاً اکثریت جامعه یا همگان در حرام الهی واقع خواهند شد. بنابراین جهت پرهیز از وقوع در حرام، از الان باید برنامه ریزی کرد. فقه اجتماعی در واقع به فقیه یک توجهی می‌دهد که موضوعات اجتماعی که در اثر تکرار و تدریج رخ می‌دهد، که اگر امروز مدیریت نشوند، جامعه دچار محرمات الهی می‌شوند. در واقع در اینجا میتوان گفت که مقدمه موصله به حرام که در فقه فردی مرسوم، حرمتش معروف و مشهور است، با نگرش اجتماعی یک مصداق جدیدی برایش ظاهر و هویدا می‌گردد و آن عبارتست از امر اجتماعی که در بستر تکرار و تدریجی التحقق بودنش، مورد توجه قرار می‌گیرد. به بیان دیگر، مقدمه موصله به حرامی که در فقه گفته می‌شود، حرام است، دو مصداق دارد؛ یک مصداق متعارف که در فقه فردی هست و ایصالش به حرام دفعی الوقوع است. اما مصداق دوم، با نگرش فقه اجتماعی پدید می‌آید که اتفاقاً ایصالش به حرام، دفعی الوقوع نیست بلکه تدریجی الوقوع و در ظرف تکرار آنست. پس باید فقیه متفطن بدین نکته باشد که ایصال مقدمه موصله به حرام، دو گونه تحقق دارد؛ دفعی و تدریجی. دفعی در امور شخصی با نگرش فقه فردی، تدریجی در موضوعات اجتماعی با نگرش فقه اجتماعی.

امام خمینی رضوان الله تعالی علیه در این زمینه، جمله‌ای دارند برخی مواقع فقیه با موضوعاتی مواجه می‌شود که خیال می‌کند همان موضوعات قبلی و پیشین است اما غافل از اینکه چهره‌ای جدید از موضوع است و همان موضوع سابق نیست. شهید مطهری هم می‌فرماید: سرمایه‌داری، انباشت ثروت نیست بلکه یک ماهیت جدیدی است و لذا نیاز به تأمل جدی دارد که میان سرمایه‌داری و انباشت ثروتی که در سابق بود، یک تفاوت جدی گذاشته شود. موضوعات اجتماعی هم اینگونه‌اند.

در باب ضرر هم فقهاء می‌فرمایند: خوف عقلانی از ضرر، موجب فعلیت حکم است و لازم به تحقق خارجی ضرر نیست. لذا در صورتی که احتمال عقلانی ضرر هست، صرف همین احتمال، موجب رفع حکم و تغییر حکم می‌گردد. در اینجا هم موضوعات اجتماعی هم که در ظرف تکرار و تدریج، منجر به وقوع حرام قطعی می‌شوند، از همین امروز و قبل از تکرار و تدریج بایستی جلوی آن را گرفت. به طوری- که اگر یک امر حرامی فرهنگ جامعه شد، یا نمی‌توان آن فرهنگ را تغییر داد یا اگر هم بشود، با صرف هزینه زیادی از بیت‌المال تغییر می‌کند آن‌هم در بستر زمانی طولانی مثل همین تغییر سیاست کاهش جمعیت به افزایش جمعیت.

یک نمونه‌ای از اینکه اهل بیت علیهم‌السلام به تحقق موضوعات اجتماعی قبل از تحقیقشان توجه داشتند؛ مفضل خدمت امام صادق می‌رسند و می‌گویند من برخی مواقع توفیق نماز شب را قبل اذان صبح پیدا نمی‌کنم، آیا بعد از اذان میتوان آنرا انجام دهم؟ حضرت می‌فرماید: بله و لکن لاتعلن به اهلک فیتخذونه سنة فیبطل قول الله عزوجل و المستغفرین بالاسحار؛ چون خانواده این که قضای نماز شب را همیشه به جای خودش، بعد از اذان خواند را سنت و روش غالب خود قرار میدهد و این موجب میشود که قول الله عزوجل که فرمود: مستغفرین بالاسحار، از بین میرود و باطل می‌شود یعنی دیگر در جامعه اسلامی استغفار بالاسحار بکلی ترک می‌شود. یعنی امام وارد میدان تدبیر برای امری شده که مورد تکرار واقع می‌شود؛ قبل از وقوع تدبیر کردند. این نسبت به یک امر مستحب است پس به طریق اولی در امور واجب و حرام بایستی امام جامعه وارد میدان تدبیر شود. بدین ترتیب می‌توان گفت کلید نخست حل چالش‌ها با رویکرد فقه اجتماعی توجه به ویژگی‌های سه‌گانه موضوعات اجتماعی یعنی تکرارپذیری، تدریجی‌الوقوع بودن و نیازمندی آنها به ضرورت تدبیر حکومتی است. یعنی در فرضی که فقیه، موضوعات اجتماعی را در ظرف تکرار، تدریجی الوقوع بودنشان و نیازمند به تدبیر دولتی ببیند، قطعاً استنباط و فقاهتش با فرضی که فقیه این موضوعات را در چنین ظرفی نبیند و بررسی نکند، متفاوت و متغایر می‌گردد. از باب نمونه فقیه در استنباط حکم مسئله ای مثل فرهنگ جامعه اگر به این سه ویژگی موضوعات اجتماعی توجه کند، قطعاً استنباط متفاوتی با فقهی که بدین سه ویژگی فرهنگ توجه نکرده، خواهد داشت. به عنوان مثال فقهی که به سه ویژگی تکرار، تدریج و تدبیر، توجه کافی در مقام استنباط را دارد، در مواجهه با سیاست کاهش جمعیت، حکم به چنین امری نمیدهد. یا در مواجهه با نزدیکی ظاهری، محدود و موقت بعض مسئولین حکومتی به طبقه اشراف و ثروتمند، هرچند در حد اجابت یک مهمانی اشراف‌گرایانه، به راحتی فتوا به جواز یا عدم حرمت نمی‌دهد. چراکه این موضوعات را در ظرف تکرار، تدریج مشاهده میکند و از این جهت، ضروری‌التدبیر از طرف حاکم اسلامی می‌بیند و می‌داند.

توجه به تقدم قانون اسلامی بر فتوای اجتهادی، دومین کلید حل چالش‌های برآمده از مواجهه فقه امامیه با حکومت مدرن؛ حل چالش تعارض فتوای مجتهد با قانون، با رویکرد فقه اجتماعی، نیازمند یک بیان تفصیلی است. اما به اجمال می‌توان گفت مدعای ما در فقه اجتماعی اینست که با رویکرد فقه اجتماعی، فتوای مجتهد اعتباری ندارد و اعتبار از آن قانونی است که البته بر اساس نظر یک مجتهد یا مجموعه ای از مجتهدین نگاشته شده است. در نتیجه در تعارض فتوا و قانون، قانون معتبر حکومت اسلامی، مقدم است.

بدین ترتیب دومین کلید اساسی حل چالش‌های معاصر فقه امامیه، توجه به تقدم قانون اسلامی بر فتوای اجتهادی فقهاست.

توجه و شناخت دقیق فقیه از مکلفین نوین سه‌گانه‌ی شهروند، جامعه و دولت، سومین کلید حل چالش‌های معاصر با رویکرد فقه اجتماعی؛ سومین کلید اساسی چگونگی حل چالش‌های معاصر با رویکرد فقه اجتماعی، عبارتست از توجه فقیه به ابعاد نوینی از مکلف، که با رویکرد فقه اجتماعی، برای وی، روشن و شناخته می‌شوند، که عبارتند از سه مکلف اجتماعی با شخصیت حقوقی-اجتماعی شهروند، جامعه و دولت. اگر فقیه، به این سه مکلف اجتماعی، با رویکرد و نگرش فقه اجتماعی، نگاه نکند و آنها را نشناسد، طبیعتاً نمیتوان توقع شناسائی و استنباط حکم اجتماعی این مکلفین اجتماعی را از او داشت. بخلاف حالتی که فقیه با نگرش و رویکرد فقه اجتماعی به مطالعه و شناخت سه مکلف شهروند، جامعه و دولت پردازد و در نتیجه به استنباط حکم آنها نزدیک می‌گردد.

بر این اساس سه کلید اساسی جهت حل چالش‌های معاصر در اثر مواجهه فقه امامیه با حکومت مدرن، با رویکرد فقه اجتماعی، وجود دارد؛ یک کلید ناظر به ضرورت توجه فقیه به اوصاف سه‌گانه موضوعات فقه اجتماعی‌اند. کلید دوم ناظر به ضرورت توجه فقیه به تقدم قانون اسلامی بر فتوای اجتهادی در مدیریت اجتماعی جامعه اسلامی است و کلید سوم، ناظر به ضرورت توجه فقیه به مکلفین سه‌گانه فقه اجتماعی یعنی شهروند، جامعه و دولت است.

و لله الحمد و المنة و صلى الله على محمد و آله و عجل فرجهم و احشرنا معهم و فى زمرةم و العن اعدائهم